

# انوری کیست و شعر او چیست؟

دکتر سید جعفر شهیدی

ببیند فلک نظیر تو لیکن به شرط آنک  
هم سوی توبه دیدهٔ احوال کند نظر<sup>۲</sup>  
و طبع کدام شاعر جز انوری، اسبی را این چنین  
وصف تواند کرد:  
بلنگ هیأت و قشقا و دم گوزن سرین  
عقاب طلعت عنقا شکوه طوطی پر  
قوی قوائم و باریک دم فراخ کفل  
دراز گردن و کوتاه سم میان لاغر  
بوقت جلوه گری چون ندر و خوش رفتار  
بگاہ راهبری چون کلاغ حیلت گر  
بگاہ کینه هوا در دو پای او مدغم  
بوقت حمله صبا در دوست او مضمهر  
خروش دد بشنیدی ز روم در کابل  
خیال موی بدیدی ز هند در شتر<sup>۳</sup>  
و کدام شاعر رسیدن بهار و برآمدن رنگین کمان  
بر آسمان، و یاریدن ابر و آب گشتن برف و شکفتن گلها  
را با لفظ و ترکیب بدیمی بهتر از این بنظم تواند در آورد:  
ژاله سپر برف ببرد از کتف کوه  
تا رستم نیسان بخم آورد کمان را  
گه بیضهٔ کافور زبان کرد و گهرسود

در میان قصیده سرایان ایرانی، انوری از شهرت فراوان  
برخوردار است، تا آنجا که او را همپایهٔ فردوسی و سعدی  
دانسته و یکی از سه پیمبر شعر فارسی بحساب آورده اند<sup>۱</sup>.  
این داوری درست است یا نه، بدان کاری نداریم. آنچه  
مسلم است اینکه اگر تحول قرن اخیر در ادب فارسی پدید  
نمی گشت و اگر ملاک و ضابطهٔ شاعری همان بود که  
نقد شعر قدیم معین ساخته است، انوری همچنان بر مسند  
سالاری شاعران تکیه داشت. امروز هم اگر محتویات  
شعر او با سلیقهٔ بازار روز مطابقت نکند! باریک اندیشی و  
هنر آفرینی و هنرنمایی او قابل انکار نیست. چه کسی  
می تواند معنی بلندی را در قالب لفظی چنین ساخته بریزد  
و بدین زیبایی بپروراند؟

نشود کار عالمی به نظام  
که نه پای تو در میان باشد  
در جهانی و از جهان بیسی  
همچو معنی که در بیان باشد  
آفرین بر تو کافرینش را  
هر چه گوئی چنین چنان باشد<sup>۲</sup>  
و یا ممتاز بودن ممدوح را از آفریدگان با چنین تعبیر  
بلغ بیان کند:

پی نویس:

- ۱- برای آگاهی نغز نظامی بر شاعران شبه قاره هند لطفاً نگاه کنید به کتاب بنده در انگلیسی بنام Dreams Forgotten علی گره- هند ۱۹۸۶م ص ۱۱۹۰
- ۲- جامی - تحفة الاحرار - مثنوی هفت اوزنگ ص ۳۷۶ تهران - بصحیح و مقدمه آقای مرتضی چاپ دوم ۱۳۵۱ شمسی
- ۳- عبدالنسی فخر الزماني - میخانه بصحیح و مقدمه از محمد شفیح - لاهور ۱۹۲۶م دیباچه صفحه (ی)
- ۴- عمام - فتوح السلاطین - آگره ۱۹۳۸م - ص ۱۹- ۲۰
- ۵- کلیات خمسة نظامی گنجینه ای - تهران ۱۳۵۱ شمسی ص ۱۰۱۳
- ۶- کلیات خمسة حکیم نظامی گنجینه ای - تهران ۱۳۵۱ شمسی ص ۱۰۰۴ - برای مقایسه نگاه کنید، به ابیات همین داستان در شاهنامه فردوسی جلد هفتم تهران ۱۹۳۵م، ص ۱۸۵۴ تا ۱۸۵۹ و ۱۸۶۱ - فردوسی بجای نوشابه ملکه مصر اسم قیدافه نوشته است و او را ملکه اندلس می گوید. مولانا شبلی نعمانی درین مورد سهو کرده و قیدافه را مرد نوشته است (شبلی، شعر العجم جلد اول ص ۳۲۲) اعظم گره ۱۳۳۹ هجری چاپ سوم.
- ۷- مجله آشنا شماره دوم آذر - دی ۱۳۷۰ صفحه ۹
- ۸- کلیات خمسة حکیم نظامی گنجینه ای تهران ۱۳۵۱ شمسی - ص ۹۵۵
- ۹- کلیات غالب - لکهنشو جون ۱۸۹۳م ص ۱۶۲ اقتباس از سابق نامه
- ۱۰- همان مأخذ ص ۱۶۷
- ۱۱- شاهنامه فردوسی جلد نهم بتوسط سعید نفیسی - تهران ۱۳۱۲ شمسی ص ۲۹۷۲
- ۱۲- شاهنامه فردوسی - جلد نهم - تهران ۱۳۱۴ شمسی - ص ۲۹۷۲
- ۱۳- نگاه کنید به شعر العجم از شبلی نعمانی جلد اول - چاپ سوم - اعظم گره ۱۳۳۹ هجری ص ۱۶۷
- ۱۴- مثنوی رومی - نیکلسون - دفتر دوم لندن ۱۹۲۵م
- ۱۵- بنابر همین محبت رسول ما نظامی را دوست داریم اما نباید فردوسی را مورد تنقید قرار دهیم زیرا او کار دقیق تر و عمیق تر در زمینه ادب کرده است البته کسانی که در محبت فردوسی با رسول و دین اسلام مشک دارند باید بخوانند خواب نوشین روان و تعبیر بزرگمهر راجع به ولادت پیغمبر و ظهور اسلام در شاهنامه
- ۱۶- کلیات خمسة حکیم نظامی گنجینه ای - تهران ۱۳۵۱ شمسی ص ۳۰۷
- ۱۷- مجله آشنا شماره دوم ص ۱۰
- ۱۸- شاهنامه فردوسی جلد ششم ص ۱۸۰۱
- ۱۹- کلیات خمسة حکیم نظامی ص ۹۵۵ تا ۹۵۷
- ۲۰- همان مأخذ ص ۹۵۵
- ۲۱-
- ۲۲- کلیات خمسة حکیم نظامی گنجینه ای ص ۹۵۴
- ۲۳- مثنوی رومی - نیکلسون - دفتر اول ص ۳ لندن ۱۹۲۵ این شعر اصلاً بدین طور معروف است  
بشنو از نسی چون حکایت می کند  
از جدائی ها شکایت می کند  
نیکلسون این شعر را در متن نوشته است و شعری که در پایان مقاله نوشته ام آنرا در پاروئی نوشته است.

بینی که چو سودست مرآن مایه زبان را  
ویرینه دردایگی طفل شکوفه است  
یا زانسوی ابراز چه گشادست دهان را  
ور لاله نورسته نه افروخته شمعی است  
روشن زچه دارد همه اطراف مکان راه  
و کدام طبع لطیف و حساس وضع رقت بار مردم  
خراسان را پس از کشتار و خرابی و ویرانی که مردم غز  
سبب آن بودند، بهتر از این مجسم می سازد که پس از  
گذشت هشت قرن بازمه بگفته نظامی عروضی «موی  
براندام خواننده بر پای خیزد و جای آن بود که آب از  
چشم برود»<sup>۶</sup>؛

خیرت نیست کزین زیروزیر شوم غزان  
نیست یک پی ز خراسان که نشد زیروزیر  
بر بزرگان زمانه شده خردان سالار  
بر کریمان جهان گشته لثیمان مهتر...  
مسجد جامع هر شهر ستوران شان را  
پایگاهی شده نه سقفش پیدا و نه در...  
کشته فرزند گرمی را گرنا گاهان  
بیند از بیم خروشید نیارد مادر...  
بر مسلمانان زان نوع کنند استخفاف  
که مسلمان نکند صد یک از آن با کافر  
هست در روم خطا امن مسلمانان را  
نیست یک ذره سلامت به مسلمانی در<sup>۷</sup>  
اما اینکه انوری که بوده و در چه روزگاری می زیسته  
و چگونه زندگی کرده و کرا ستوده و چه هنگام مدح  
گفته، بحث هائی است که صفحات لایب الالباب عوفی تا  
مقدمه دیوان چاپ مرحوم سعید نفیسی و آقای مدرس  
رضوی را اشغال کرده است. هر یک از این تذکرة نویسان،  
فاضلان و محققان، با اطناب یا ایجاز، مبالغه یا اعتدال،  
افسانه و یا حقیقت در این باره مطالبی نوشته اند. مسلماً  
کسانی که این کتاب را از مد نظر می گذرانند، تمام یا  
قسمتی از آن مطالب را بخاطر دارند. پس نوشته های  
چاپ شده را از نو تحریر کردن و نکته تازه ای بدان  
نیفزودن و دوباره به چاپ رساندن، کاری پسندیده  
نیست. آنگاه بحث در اینکه فلان شاعر کدام روز و چه  
ساعت متولد شده؟ و چه خورده و چه پوشیده؟ و کرا  
ستوده و کرا دشنام گرفته؟ و در کجا مرده، اگر هم لازم  
باشد به تقریب یا به حقیقت برای یکبار کافی است.  
آنچه به نظر مهم تری رسد این است که شعر شاعر مورد نظر  
از چه عناصری ترکیب یافته و در اجتماع عصر خود و  
جامعه های بعد از وی چه اثری نهاده است؟ این اثر جنبه  
شخصی دارد یعنی همان مقدار که خاطر خواننده را  
مشغول سازد، یا اثری اجتماعی است آنچنانکه از دیر  
زمان درباره آن گفته اند که «طیاع را انقیاض و انبساطی



دهد و امور بزرگ را در نظام عالم سبب گردد».

تذکره نویسان قدیم بدین نکته ها کمتر اشاره  
کرده اند، و پس از گذشت قرن ها پاسخ به بعض این  
پرسش ها آسان نمی نماید.  
گذشته از این نکات، شعر شاعر را از جنبه دیگر نیز  
می توان مورد بحث قرار داد و آن کیفیت ترکیب شعر است  
از الفاظ، و در برداشتن معنی هائی که شاعران پیش از  
وی نگفته اند. درباره این قسمت از شعر انوری نیز  
سبک شناسان و فراهم آورندگان تاریخ ادبیات به  
بحث های مجمل و مفصل پرداخته اند. در این مقدمه تنها  
خلاصه ای از زندگی انوری، شعر او، و شیوه او در شاعری  
نوشته می شود:

اوحدالدین علی فرزند اسحاق در ایبورد - شهری که  
امروز در شمال شرقی ایران سر راه هرات به مرو قرار  
دارد - متولد شد. سال ولادت انوری مانند بسیاری از  
شاعران معروف تواریخ گمنام تر از او دقیقاً معلوم نیست  
علت آنهم روشن است. در قدیم به ثبت و ضبط تاریخ  
ولادت و وفات این طبقه از مردم توجه نمی کرده اند، یا  
کمتر توجه می کرده اند. هرگاه مردی از خاندانی گمنام  
برمی خاست و شهرتی می یافت و به مقامی والا می رسید  
آنوقت بود که معاصران او درباره حوادث زندگی وی به  
جستجوی پرداختند، برای همین است که معمولاً تاریخ  
مرگ این طبقه نسبتاً روشن است، و سال ولادت آنان  
را به احتمال و تقریب بر اساس مدت عمر آنان می توان  
تعیین کرد. متأسفانه سال دقیق مرگ انوری نیز چنانکه  
خواهیم نوشت روشن نیست. چگونه و در کجا و تا چه  
مقدار و نزد چه کسانی درس خوانده است؟ باز هم معلوم  
نیست. تذکره نویسان متأخر با استنباط از بعضی شعرهای  
او به احتمال و تقریب چیزی نوشته اند. تتبع در شعر او  
نشان می دهد وی شاعری فاضل بوده است. تعبیر دقیق او  
از اصطلاحات علمی، اطلاع شاعر را از علوم متداول عصر  
خود از ادبیات فارسی و عربی گرفته تا ریاضیات و نجوم و

هیأت و مقدمات پزشکی و اصطلاحات فلسفه و منطق  
نشان می دهد. داشتن این اندازه اطلاع در چنان عصر  
برای کسی که می خواسته است در سبک مدح گویان  
دربار درآید ضرورت داشته است.

نگاهی بدانچه نظامی عروضی معاصر انوری - شرط  
شاعر خوب دانسته است<sup>۸</sup> و توجه به معارض و همچشمی  
شاعران آن عصر با یکدیگر، ضرورت دانش اندوزی و  
تأفرینی را برای رقابت با همکاران و جای گرفتن در  
سبک آنان مسلم می دارد و معلوم خواهد داشت که انوری  
درباره دانش خود به گزاف نبالیده است.

وی بارها ضمن اشعار به مراتب فضل خویش اشارت  
و از روزگار و مردم آن شکایت کرده است که قدر فاضلان  
را نمی شناسند. در قطعه ای که شاید بتوان گفت در  
واپسین سالهای زندگی سروده است خود را در دانش های  
چندگانه می داند و می گوید:

منطق و موسیقی و هیأت بدانم اندکی  
راستی باید بگویم با نصیب وافر  
وز الهی آنچه تصدیقش کند عقل صریح  
گر تو تصدیقش کنی بر شرح و بسطش ماهر  
وز ریاضی مشکلی چندم بخلوت حل شدست  
واندر آن جز واهب توفیق، کس نه باورم  
وز طبیعی رمز چند ار چند بی تشویر نیست  
کشف دانم کرد اگر حاسد نباشد ناظر  
نیستم بیگانه از اعمال و احکام نجوم  
ورهمی باورنداری زجه شومن حاضرم<sup>۹</sup>  
پداست که از آغاز اشتغال به تحصیل تا پایان  
زندگی رابطه او با علم منقطع نشده است و هر چه سال  
عمر او نیرو می گرفته دانش وی افزایش می یافته است:  
در مجلس مذاکره علم است مونس  
در منزل محاوره فضل است رهبر  
در دانشی که آن خردم را زبان شدست  
بر آسمان جان چو عطارد سخنورم<sup>۱۰</sup>  
گویند عیون الحکمه را به خط نوشته است<sup>۱۱</sup> آنچه  
مسلم است به این سینا اعتقادی عظیم داشته است:  
دیدۀ جان بوعلی سینا  
بود از نور معرفت بینا  
سایه آفتاب حکمت او  
تافت از مشرق و لوشینا<sup>۱۲</sup>  
اگر قطعه ای که در ص ۴۵۵ چاپ نفیسی آمده است  
از آن او باشد، معلوم می دارد، کتابهای غزالی را مطالعه  
کرده است چه در آن قطعه از تهافت او نام می برد:  
کتاب تهافت کلاه سرخی  
که همراه شد با توارینده خانه  
یکی خدمتی بود دیگر امانت

علم مشغول بوده است و ضرورت زندگی ویرا به شاعری مجبور ساخته، هر چند مستندی صریح ندارد و شاید از اشعار او استنباط شده باشد، استنباطی درست است چه از این چند بیت آشکار است که او آرزو داشته است در زمره عالمان مورد احترام باشد نه در شمار شاعران:

بدین نوید رسیدم در آن دیار و دمن  
بگوش حضرت شاه جهان رسید خبر  
مرا به حضرت عالی تقریبی فرمود  
بنام شاه بپرداختم یکی دفتر  
هزار فصل درو لفظها همه دلکش  
هزار عقد درونکته‌ها همه دلبر  
بدان امید که شاه جهان شرف دهم  
شوم به دولت اونیک بخت و نیک اختر  
بهر دو سال بسازم ز علم تصنیفی  
برای دولت منصور خسرو صفدر  
برین مثال بود یاد تازه تا عقبی  
بدین نهاد بود نام زنده تا محشر  
بماند نام سکندر هزار و هفصد سال  
مصتفات ارسطو بنام اسکندر  
جهان نخواست مرا بخت شاعری فرمود  
که هیچ عقل نمی کرد احتمال ایدر<sup>۲۴</sup>  
شعر انوری:

می توان گفت نقد شعرنویسان این عصر هنگام قضاوت درباره انوری و شعر او تا حدی از راه انصاف و بهترست بگوئیم واقع نگری دور شده اند. انوری را متملق پست، خطیبی مزدور، شاعری دروغگو خوانده و چند آنکه توانسته اند از بی مرحمتی درباره او دریغ نکرده اند. ولی باید در نظر داشت که محتویات شعر قرن‌های گذشته و مخصوصاً شعر تا آغاز قرن هفتم را با مقیاس رایج قرن چهاردهم هجری نمی توان اندازه گرفت. انوری شاعری مدیحه سراسر، مدیحه سرایی او با اغراق و گاهی گزافه آمیخته است، در مقابل مدح گوئی مزد می گرفته است. همه این سخن‌ها تا حدی درست است. اما دلیل این نمی شود که آنچه را ما نمی پسندیم مردم آن عصر نیز نمی پسندیده اند. باید دید چرا و چه ضرورتی او را و شاعران همپایه او را بدین کار کشانده است؟ اگر بدان ضرورتها توجه شود شاید قدهج‌ها درباره او بمدح تبدیل گردد، یا اندکی تعدیل در آن رخ دهد. نگارنده در جای دیگر گفته است<sup>۲۵</sup>. دستگاه شاعرپروری در آن روزگار کاری را می کرده است که سازمانهای تبلیغاتی کشورها در عصر ما عهده دار آن کار است... در چنان عصر وقتی شاعری پادشاهی را می ستود تنها شخص را ستایش نمی کرد، بلکه مظهر همه بشون آن کشور و آن مردم را توصیف می کرد. طبعاً چنین ستایش‌ها با مبالغت

هر شعر آفتاب که نبود بدین نمط

خصمی کند هر آینه در محشر آفتاب<sup>۱۷</sup>  
مطمئناً نظر به معزی دارد که قصیده‌ای به همین وزن و ردیف سروده و مطلع آن اینست:

ای زلف و عارض تو بهم ابرو آفتاب  
با بوی مشک و رنگ بقم ابرو آفتاب<sup>۱۸</sup>  
هر چند خاقانی نیز قصیده‌ای با همین وزن و ردیف در مدح قول ارسلان سروده که مطلع آن اینست:

ای عارض چوماه تورا چاکر آفتاب  
یک بنده توماه سزد دیگر آفتاب<sup>۱۹</sup>  
اما ظاهراً تعریض انوری متوجه معزی است. چنانکه خاقانی را نیز بر معزی تعریضی است<sup>۲۰</sup>

o o o

انوری به خاطر اطلاع وسیع، استقامت طبع و بلندی شعر مورد احترام و ستایش بزرگان عصر خود بوده است. قاضی حمیدالدین که خود از ادیبان مسلم است او را چنین می ستاید.

اوحدالدین که در جواب سؤال  
بدهد داد علم و بستاند  
به بزرگی جواب این فتوی  
بکند چون بفضل برخوردارند<sup>۲۱</sup>

و نیز اثیرالدین فوجی مروزی در قطعه‌ای که از زبان ناصرالدین برای وی نوشته هر چند او را به گدایی و پستی نکوهش کرده است به فضل وی اعتراف می کند:

انوری ای سخن توبه سخا ارزانی  
گر بجانم بخرند اهل سخن ارزانی  
در سرحکمت و فطنت ز کرامت عقلی  
در تن دانش و رامش به لطافت جانی  
حجت خلقی و مدروس ز تو شد باطل  
اوحدالدینی و در دهر ننداری ثانی  
به گرانمایگی وجود روانی و خرد

وز روان و خرد اهریج بود به زانی<sup>۲۲</sup>  
و این برتری در دوره‌های بعد همچنان برای وی مسلم مانده است تا آنجا که در قرن هفتم از مجد همگرداوری می خواهند که انوری مقدم است یا ظهیر؟ و او گفته است<sup>۲۳</sup>:

شعر ظهیر اگر چه سرآمد ز جنس نظم  
با طرز انوری نزنند لاف همسری  
و دیگری در این باب گفته است:

هر مبتدی که ببیند و ترجیح می نهد  
شعر ظهیر بر سخن پاک انوری  
ماند بدان گروه که نشناختند باز  
اعجاز نور موسوی از سحر ساحری

آنچه تذکره نویسان نوشته اند که انوری نخست بکار

بر آن جمله دادی قرار شبانه

از شاعران عرب به اخطل، حسان ابن ثابت، جریر و اشعی اعتقادی داشته است چه از آنان بمناسبت نام می برد و مخصوصاً نام حسان را در چند جا با احترام یاد کرده است. این یادآوری نشانه آنست که دیوان شاعران معروف عرب را خوانده است. بلکه در بعض بیت‌ها و قطعه‌های او تأثیر آن شاعران را می توان دید، چنانکه در متن کتاب جای جای تذکر داده شده است.

شاعری او:

هر چند شرحی را که تذکره نویسان متأخر درباره پرداختن انوری به شاعری—ورفتن وی نزد معزی و اورا فریفتن و نظمی مبتذل را بعنوان مدح پادشاه براخواندن و نصیحه مدیحه را پوشیده نگاهداشتن که مبادا اگر آن قصیده را بر وی بخواند او آنرا از بر کند و چنانکه عادت اوست روز انشاد در حضور سنجر بخود ببندد—نوشته اند<sup>۱۴</sup>

در شماره افسانه سرایی است، اما استبعاد مرحوم نفیسی که: «وانگهی یاور کردنی نیست که هرگاه شاعری به دربار سنجر می رفته و شعر خواندن آغاز می کرده پسر معزی و غلام او نیز در آنجا حاضر بوده باشند، آشکار است که غلامان را به دستگاه پادشاهان نمی پذیرفته اند»

نیز بی جا است، چه داستان پردازی که می گوید شاعران مدح سنجر را نخست بر معزی می خواندند و او با یک بار شنیدن آنرا از بر می کرد و پسر وی با دوبار شنیدن و غلام وی با سه بار شنیدن شعر را به خاطر می سپرد، نمی گوید این شعرخوانی در دربار سنجر بود تا لازم آید که پسر معزی و غلام او نیز در آنجا حاضر باشند، بلکه می گوید معزی چون سمت ملک الشعرائی دربار سنجر را داشت ناچار شاعران باید با کسب اجازه از وی شعر خود را بر پادشاه بخوانند، و طبعاً برای تحصیل رخصت به خانه او می رفته اند و در آنجا شاعر شعر خود را برای معزی می خوانده است. اما بهرحال چنانکه نوشته شد، این

داستان زائیده تخیل است و اساسی ندارد. همچنین استبعاد دیگر مرحوم نفیسی که «انوری در سال ۲۵۱ که سال مرگ معزی است و یا همین سالها شاعری را آغاز کرده است» در صورتی درست است که مرگ انوری را چنانکه ایشان نوشته اند سال ۵۸۵ بدانیم، و معلوم نیست درست باشد. و می توان گفت روزگار جوانی انوری با سالهای آخر عمر معزی مطابق بوده است. روان تر بودن طبع معزی از انوری<sup>۱۵</sup> نیز مورد تأمل است آنچنانکه با احترام نام بردن انوری از معزی نیز مشکوک می باشد چه معروف است که این بیت:

کن دانم از اکابر گردنکشان نظم  
کورا صریح خون دو دیوان به گردن است<sup>۱۶</sup>  
تعریض به معزی است. و نیز در این بیت:

همراه است. شاعر در چنان عصر گویندهٔ تبلیغاتی بوده است و کدام گفتار تبلیغاتی است که در همهٔ عصرها یا مبالغه همراه نباشد؟ مدیحه سرانگی بدین معنی در آن روزگار نه تنها در ایران بلکه در تمام کشورهای اسلامی، کاری رایج بوده است. هرگاه مدیحه‌های انوری را دربارهٔ سنجر با این بیت در ستایش مروان بن حکم مقایسه کنیم:

فَكُنَّا مَا جَعَلَ الْآلَةَ الْبِكْمِ

فَبَضَّ الشُّفُوسُ وَقَسَمَةَ الْأَرْزَاقُ<sup>۲۶</sup>

(گویا خدا گرفتن جانها و بخشش روزی‌ها را به شما واگذار کرده است) و نگاهی به مدیحه‌های اخطل و جریر و منتبئ بیفکنیم، خواهیم دانست که انوری بیش از همکاران وی - ایرانی و جزایرانی - مستحق نگوشت نیست. و اگر نقد شعر امروز این مبالغه را عیب شاعر می‌داند، با مقیاس آن روز نمونهٔ تکامل هنر آن شاعران بوده است.

حال اگر در نظر گیریم که در عصر انوری چنین فنی بیش از دو سده و پنجاه سال سابقه داشته است و بیش از یکصد تن طبع خود را در این راه آزمایش کرده بودند شاید بتوان انوری را در شیوه‌ای که در پیش گرفته است معذور داشت، اگر مختاری در وصف عارض لشکر گفته است:

سخن شریف نشد تا از او نیافت قبول

خرد عزیز نشد تا از او نیافت خطر

کس از معانی بی‌جاه او نداد نشان

کس از مکارم بی‌ذات او نکرد خبر<sup>۲۷</sup>

و اگر ظهیر در وصف طغان‌شاه گفته است:

عجب نباشد اگر کز دم فلک دردم

نهان کند ز نهب تونیش چون زنبور

ز گرد خیل تو مشاطگان عالم قدس

کشند غالیهٔ حسن گرد عارض حور<sup>۲۸</sup>

و یا سید حسن غزنوی گفته:

زهی علوم حلت برون ز حد قیاس

بنای دولت و دین را متین نهاده اساس<sup>۲۹</sup>

انوری ناچار است بگوید:

ای یافته هر چه جسته از گیتی

جز مثل که این یکی نمی‌بابی

ز آسیب تو از فلک فروریزند

انجم چو کبوتران مضرابی

درگاه نوباب اعظم عدلست

مهدی شده نامزد به بوابی<sup>۳۰</sup>

یا دربارهٔ دست بر دست زدن ممدوح بگوید:

با خرد گفتم که دستور جهان

دست می‌زد گفت چه دستور و دست؟

دست نتوان خواند آنرا زینهار

پنج کان بر پنج دریا می‌زدست<sup>۳۱</sup>  
و یا دربارهٔ کسی که وعدهٔ اسبی به او داده بگوید:

زهی نفاذ تو در سز کارهای ممالک

گرفته نسبت اسرار حکم‌های الهی

مثال رفعت قدر تو پیش رفعت گردون

حدیث پایهٔ ماهست پیش پستی ماهی

چو وقفنامهٔ دولت فضا بنام تو بنوش

چهار عنصر و نه چرخ برزدند گواهی<sup>۳۲</sup>

انوری نه تنها فن مدح‌گستری را دگرگون ساخت، روش صلت‌ستانی را نیز تغییر داد. مسلم است که شاعران مدیحه‌سرا در سرودن قصیده قصد قربت نداشته‌اند، می‌خواسته‌اند مقابل وظیفه‌ای که بعهده دارند از بخشش ممدوحان بهره‌مند گردند. فرخی، منوچهری، ابوزرارعه معمری جرجانی، غضائری رازی، هریک به زبانی از این بخشش سخن گفته و کوشیده‌اند با تعبیری

انوری نخست بکار علم مشغول بوده است و ضرورت زندگی ویرا به شاعری مجبور ساخته، هر چند مستندی صریح ندارد و شاید از اشعار او استنباط شده باشد، استنباطی درست است چه از این چند بیت آشکار است که او آرزو داشته است در زمرهٔ عالمان مورد احترام باشد نه در شمار شاعران.

لطیف هر چه بیشتر از بخشش ممدوح بهره‌مند گردند:  
بس ای ملک، که از این شاعری و شعر مرا

ملک فریب بخوانند و جادوی محال<sup>۳۳</sup>

اما انوری به صراحت می‌گوید مداحی او بخاطر صله‌ستانی است و تهدید می‌کند که اگر صله او نرسد به هجو خواهد گرائید:

گرتویی یوسف زمانه چرا

دل من زانتظار در چاهست

ور منم معطی سخن ز چه روی

به عطانام تودر افوا هست

زان چنان بیتها که کس را نیست

کز بی پنج دنگ پنجاهست

حاش لئه مباد یعنی هجو

راستی جای حاش لله است<sup>۳۴</sup>

و اگر طرف او کسی نیست که بتوان وی را تهدید کرد برای دریافت صلت هر خواری را بر خود روا می‌دارد:

نی نی به سوی صدر هم از لفظ روزگار

آمد ندا که باردگر قلتبان رسید

کس را ز سرکشان زمانه نگاه کن

تا خام قلتبان ترا زین قلتبان رسیده<sup>۳۵</sup>

و برای اینکه توجه ممدوح را در صلت بخشی بخود جلب کند از آنکه خود را گدا بخواند ننگی ندارد:

ای شاه ز نقدها که باشد

در کیسهٔ صبح و شام موجود

در کیسهٔ عمر انوری نیست

الا نفسی سه چار معدود<sup>۳۶</sup>

یا این قطعه که در طلب جو سروده است:

ای بزرگی که دین یزدان را

لقبت صد کمال نودادست

دان که من بنده را خداوندی

میوه و گوشتی فرستاد است

میوه در ناضج اوفتاد و کسی

اندین فصل میوه ننه‌ادست

گوشتی ماند و من در این ماندم

زانکه رعنا و محتمم زادست

لبش آهنگ گاه می‌نکند

چه عجب نه لبش زیجا دست

گفتم ای گوسفند گاه بخور!

کز علفها همینست آمادست

گفت جو؟، گفتمش ندارم، گفت

در کدیه خدای بگشا دست<sup>۳۷</sup>

این بی‌بند و باری هم علتی اجتماعی دارد. از یکسو

ناشی از بهم خوردن قانون مدیحه‌سرانی است که در

روزگار غزنویان پدید شد<sup>۳۸</sup> و از سوی دیگر از میان رفتن

دربارها که چنین شاعران را تربیت می‌کرد. یا مرگ

سنجر و فیروز شاه و دیگر امیران صاحب قدرت، کسی

نبوده است که انوری و مانند او را بخدمت گیرد و رتبه‌ای

مقرر بآنان برساند و خاطر ایشان را آسوده نماید. ناچار

سایخوردگی و ناتوانی از یکسو، درماندگی در کفاف خود

و عیال از سوی دیگر، انوری را مجبور می‌سازد تا هر کسی

را برای هر چیز که امیدی بدان داشت بستاند.

با اینکه انوری در زمرهٔ شاعران مدح‌گو بوده است و

اینکه در قصیده‌ها و قطعه‌های وی نشان تملق و حتی

ذاتت را بوضوح می‌توان دید، چنان نیست که سراسر عبر

خود را وقف سرودن این نوع شعرها کرده باشد. در دیوان

او قصیده‌ها، قطعه‌ها، غزلها می‌یابیم که ذوق لطیف،

احساس، نوع دوستی و بزرگ منشی او را نشان می‌دهد.

بنظر این بنده باید اشعار انوری را به سه دسته تقسیم کرد:

به سمرقند اگر بگذری ای باد سحر  
 نامه اهل خراسان بپیر خاقان بر  
 باید از شاهکارهای جاویدان انوری و نمونه‌ای از  
 بشردوستی و تأثر وی از دیدن حالت رقت بار همشهریان و  
 همنوعان خود دانست. ولی رویهمرفته انوری شاعری  
 ناکام است. با آنکه دانش‌های عصر خود را بحد کافی  
 اندوخته بود، نه مردم از علم او بهره‌ای گرفتند. و نه او از  
 علم خویش برخوردار گردید. شعر انوری بخاطر امتیازات  
 خاص، در شاعران و ادب‌دوستان عصر او پس از او  
 اثری عمیق نهاده است. از سلمان ساوجی تا قاتنی و  
 سپهر هریک به نوعی از آن متأثرند. آنچنانکه خود وی  
 از عنصری، ابوالفرج رونی، سنائی و معری تأثر یافته  
 است. علاقه‌ای که ادب‌دوستان عصر ما به دیوان‌های  
 چاپ شده او نشان دادند نمونه این است که هنوز هم شعر  
 انوری طرفدارانی فراوان دارد.

عقیده او:

هر چند از محتویات شعر شاعر مخصوصاً شاعری که  
 سروده‌های او مدح کسانی باشد که به آنان چشم طمع  
 دارد، نمی‌توان گفت وی چه دینی یا چه مذهبی و یا چه  
 عقیده‌ای داشته است، اما با مطالعه محیطی که در آن به  
 سر می‌برده و افکار و عقایدی که بر آن محیط حکومت  
 می‌کرده است، به حدس و تقریب در این باب می‌توان  
 نظر داد. اگر این قاعده را بپذیریم، می‌توان گفت انوری  
 مسلمانی است در اصول اعتقاد، اشعری و در فروع  
 حنفی. در شعرهای او نام خلفا با احترام برده شده است:

به صفا و وفا و صدق عتیق  
 که دل و جان فروش و شرع خراست  
 به دلیری و هیبت عمری  
 که ظهور شریعت از عمر است  
 به حیا و حیات ذوالنورین  
 که حقیقت مؤلف سوراخ است  
 به کف و ذوالفقار مرتضوی  
 که بحرب اندرون چو شیر نراست<sup>۴۱</sup>  
 و یا اینکه گوید:

معرکه مکر دیو ظل عمر بشکند  
 چرخ که نظاره بود دید چو منکر شکست<sup>۴۲</sup>  
 و گاه در مذهب، سخت تعصب می‌ورزد:  
 سرخوارچ خواهم شکافته جوانار  
 دل زوافض خواهم کفیده چون جوزق<sup>۴۳</sup>  
 و یا گرایش خود را به مذهب ابوحنیفه چنین بیان  
 می‌کند:

ما را برون ز حکمت بوتیان چو هست  
 تقلید مگیمان و قیاسات کوفیان  
 نان حلال کسب خوریم از طریق علم

تا زما مشتبی گدا کس را بمردم نشمیری  
 دان که از کئاس ناکس در مالک چاره نیست  
 حاش لله تا نداری این سخن را سرسری  
 ز آنکه گر حاجت فند تا فضله‌ای را کم کنی  
 ناقلی باید تو نتوانی که خود بیرون بری...  
 باز اگر شاعر نباشد هیچ نقصانی فند  
 در نظام عالم از روی خرد گربنگری؟  
 آدمی را چون معونت شرط کار شرکت است  
 نان ز کئاسی خورد بهتر بود کز شاعری  
 و مدیحه‌سرای و صلت‌خواه را چنین خطاب می‌کند:  
 تو جهان را کیستی تا بی معونت کارتو  
 راست می‌دارند از نعلین تا انگشتری...  
 از چه واجب شد بگو آخر بر این آزاد مرد مستکبری...  
 اینکه می‌خواهی از او؟ و آنکه بدین  
 عمر خود، خود می‌کنی ضایع از او تاوان مخواه

انوری نه تنها فن مدح گستری را  
 دگرگون ساخت، روش صلت ستانی را  
 نیز تغییر داد. مسلم است که شاعران  
 مدیحه سرا در سرودن قصیده قصد  
 قربت نداشته‌اند، می‌خواستند مقابله  
 و ظیفه‌ای که بعهد دارند از بخشش  
 ممدوحان بهره‌مند گردند.

هم تو حاکم باش تا هم ز آنکه بفروشی خری<sup>۴۴</sup>  
 قطعه‌هایی را از او بیان دارنده رقیق‌ترین احساس  
 انسانی است مانند:

آن شنیدستی که روزی زیرکی با ابلهی  
 گفت کاین والی شهرها گدایی بی حیاست<sup>۴۵</sup>  
 و با این قطعه:

آلوده متت کسان کم شو  
 تا یکشبه در وثاق تونان است...

راضی نشود بهیچ بی‌نفسی  
 هر نفس که از نفوس انسانست  
 ای نفس برسته قناعت شو  
 کانجا همه چیز نیک ارزانست<sup>۴۶</sup>  
 و قصیده شکوایه از زبان مردم خراسان را که با این  
 مطلع است:

دسته اول: قصیده‌ها و قطعه‌ها که ستایش ممدوحان  
 در آن یا اغراق توأم است اما به گزافه‌گویی منتهی نشده.  
 احتمال می‌رود این دسته از اشعار محصول شاعری انوری  
 تا پایان دوره سلطان سنجر باشد. در این عصر شاعران  
 بخشش ممدوحان بزرگ برخوردار بوده است و چنانکه  
 نوشته شد، برای مدیحه‌های او می‌توان محملی یافت.

دسته دوم: قطعه‌ها و قصیده‌ها که پس از این دوره  
 یعنی در عصر از هم گسیختگی سلطنت ساجوقیان و پس  
 از گرفتاری سنجر سروده است، در این اشعار پستی طبع  
 شاعر بی نهایت آشکار است. او در هر کجا و نزد هر کس  
 گمان بخشش می‌برده بمذاحی می‌شتافته است، و  
 توجهی نداشته که ممدوح کیست و مدیحت چیست،  
 ناآنجا که درباره مراب مرو می‌گوید:

اجرام ز رشک پایه قدرت  
 پوشیده لباسهای سیمایی  
 کرده صف اختران گردون را  
 درگاه تو اند سال محرایی  
 ز آسیب تو از فلک فروریزد  
 انجم چو کبوتران مضربایی  
 درگاه تو باب اعظم عدل است

مهدی شده نامزد به بوابی<sup>۴۷</sup>  
 دسته سوم: قصیده‌ها و قطعه‌ها است که در ضمن آن  
 برگزیده بی حاصل خود دروغ می‌خورد، از اینکه عمری را  
 بیجا برای بدست آوردن نان بمدیحت سپری کرده پشیمان  
 است. این اشعار ظاهراً محصول سالهای آخر زندگی  
 اوست که بگفته فردوسی: «دو گوش و دو پای آهو و  
 نهی دستی و سال نیرو گرفته است» از دنیا گریزان و از  
 عالم پس از مرگ هراسان است. وی ضمن قطعه‌ای  
 چنین گوید:

کسی که مدت سی سال شعر باطل گفت  
 خدای بر همه کامیش داد پیروزی  
 کنون که روی نهاد جمله در حقیقت شرع  
 چه اعتقاد کنی باز گیردش روزی؟  
 برو که عاقل: از این اختیار آن بیند  
 که کشت تشنه نه بیند ز اجر نوروزی  
 ز شعر، نفس تو آن بارهای عار کشد  
 که چون هلال به طفلی درآیدش کوزی  
 ز شرع جان تو آن شعله‌های نور کشد

کزو بهر فلکی آفتابی افروزی<sup>۴۸</sup>  
 و این حالت تأتف بر گذشته او را تا آنجا  
 برمی‌انگیزد که یکباره شعر و شاعری را بپاد دشنام  
 می‌گیرد، شاعری و یا بهتر بگویم مدیحه‌سرای را گدائی  
 و رتبت شاعری را از کئاسی پست‌تر می‌خواند:

ای برادر بشنوی رمزی ز شعر و شاعری

ادرار چون خوریم چو جهال صوفیان<sup>۱۷</sup>  
 اما ستایش وی از مذهب حنفی یا نکوهش او از شیعه  
 و خارجی بدان معنی نیست که وی بمسلمانی و مذهب  
 سنت سخت معتقد و بدان پای بند بوده است. می دانیم  
 مسلمانان رسول اکرم (ص) را برتر عالمیان می شناسند و  
 مرتبه او را از پیغمبران بزرگ بالاتر می دانند، و کسی که  
 دیگری را براوترجیح دهد مسلمان نمی شمارند، اما این  
 مسلمان سُنی و یا بنوشته قاضی نورالله شوشتری شیعی  
 صحیح الاعتقاد در وصف ناصرالدین طاهر چنین  
 می گوید:

آن پس از مبدع و پیش از ابداع

آن مه از جنبش و پیش از آرام<sup>۱۸</sup>

و در قصیده دیگری می گوید:

واهب روح از بسی ظقیل وجودش

قابل ارواح کرد قالب طین را<sup>۱۹</sup>

و در مدح پیروز شاه گوید:

جاه توجهایی است که سگان سوارش

در اصل لغت نام ندانند کران را

بر عالم جاه تو کرا روی گذر ماند

چون مهر فروشد چه یقین را چه گمان را<sup>۲۰</sup>

این مسلمان حنفی از اینکه مذهب ابوحنیفه  
 و رخصت های او را بیاد طنز بگیرد:

گویند سنی زنی عقیفه است

عافاک الله از آن عقیفه<sup>۲۱</sup>

و یا مذاهب کرامیان و حنفی هر دورا مشمول عنایت  
 خود سازد<sup>۲۲</sup> و از یافتن خوابی دروغ و بستن اسنادی بر  
 پیغمبر (ص)، تنها بخاطر آنکه سنجر را خوش آیدی بینی  
 بخود راه نمی دهد<sup>۲۳</sup> و این شیعی نیک اعتقاد از اینکه  
 مهدی (ع) را دربان میراب مرو برباند<sup>۲۴</sup> باکی ندارد، چرا  
 چون پیش از آنکه اعتقاد مذهبی داشته باشد شاعر است،  
 و آنجا که پای ابداع، طنز، طمع یا بیم پیش آید مذهب و  
 دین و اعتقاد را نادیده می گیرد.

مرگ شاعر:

اختلاف درباره سال مرگ انوری از نیم قرن بیشتر  
 است چنانکه سال وفات او را از ۵۴۰ تا ۵۹۷ نوشته اند<sup>۲۵</sup>  
 اینکه مرحوم نفیسی نوشته اند: «من سال ۵۸۵ را که در  
 مجمل فصیحی و پس از آن در شمع انجمن آمده است  
 درست ترین تاریخ رحلت انوری می دانم»<sup>۲۶</sup> براین اساس  
 است که اولاً انوری هنگام وقوع قرآن (۵۸۲ ه.ق) زنده  
 بوده ثانیاً براساس استنباط ایشان وی در حدود ۵۲۰  
 هجری قمری متولد شده است، در حالیکه در هر دو مقدمه  
 شبه می رود، بلکه می توان گفت درست نیست مثلاً در  
 قطعه ای که فتوحی مروزی در سرزنش او می سروده و

شعر انوری بخاطر امتیازات خاص، در  
 شاعران و ادب دوستان عصر او و پس  
 از او اثری عمیق نهاده است از سلمان  
 ساوجی تا قآنی و سپهر هریک به نوعی  
 از آن متأثرند.

می گوید:

پانزده سال فزون باشد تا کشته شده است

بوالحسن آنکه ز احسانش سخن می رانی<sup>۲۷</sup>

چون مجدالدین ابوالحسن عمرانی در سال ۵۴۵ در  
 مرو به امر سنجر کشته شده است، اگر انوری در حدود  
 سال ۵۲۰ متولد شده باشد به هنگام مرگ ابوالحسن  
 عمرانی بیست و پنج ساله یا بیست و سه ساله بوده است و  
 عادتاً در چنان عصری نوخاستگان را مجال نبوده است تا  
 در درباره به مداحی بپردازند. علاوه بر این قصیده های  
 انوری در مدح ابوالحسن، قریحت قوی و طبع مستقیم و  
 وفور اطلاع او را نشان می دهد که فراهم آمدن چنین  
 مقدماتی برای جوانی بیست و سه ساله بعید است.  
 قصیده ای که با مطلع:

اینکه می بینم به بیداری است یا رب یا به خواب

خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب<sup>۲۸</sup>

در مدح ابوالحسن سروده و به بازگشت مجدد او پس  
 از عزل اشارت دارد، نشان می دهد این قصیده سالها پیش  
 از کشته شدن مدوح سروده شده و بنابراین اگر تولد انوری  
 چنانکه مرحوم نفیسی پذیرفته است، حدود سال ۵۲۰  
 باشد، باید گفت انوری هنگام سرودن این قصیده کمتر از  
 بیست سال داشته است. همچنین باتوجه به دیگر

در دیوان انوری چه در قصاید و چه در  
 مقطعات پس از سال ۵۶۲ دیگر اشارتی  
 نیست و ظاهراً باید در همین سالها مرده  
 باشد پس می توان آغاز شاعری او را سال  
 ۵۳۰ و تولد او را در حدود اواخر قرن  
 پنجم و مرگ او را سال ۵۶۵ دانست.

اشارات های تاریخی که در دیوان اوست مانند قطعه ای  
 که به سال ۵۴۲ در مدح ناصرالدین بنظم آورده و در پایان  
 آن گوید:

بوده در نرد فرج نقشش بکام

تا فرج تاریخ این نقش است و نرد<sup>۲۹</sup>

می توان گفت بعید و بلکه ناممکن است جوانی  
 بیست و دو ساله را در سلک مداحان ناصرالدین راه دهند  
 و از آن غریب ترین جوان طبعی چنین روان داشته است.  
 و باز اشارت دیگر در این بیت که ضمن قصیده ای در  
 مدح رضیه الملوک است:

عدد سالهای مدت تو

همچو تاریخ بانصد و سی واند

که اگر اند را نه بگیریم طبق فرض مرحوم نفیسی  
 انوری این قصیده را در نوزده سالگی سروده است. اما  
 آنچه مرحوم نفیسی را واداشته است تا تولد انوری را در  
 چنین سالی بداند جازم بودن ایشان در سال مرگ او است  
 که می گویند «برعکس من درست ترین تاریخ مرگ  
 انوری را چنانکه پس از این ثابت خواهیم کرد ۵۸۵  
 می دانم و معتقدم که انوری در این واقعه در جمادی الآخر  
 ۵۸۲ زنده بوده است و آنگهی عوفی در لباب الالباب  
 تصریح کرده است که انوری در پایان سلطنت سنجر به  
 مدح وی آغاز کرده است<sup>۳۰</sup> اما طریق اثبات ایشان این  
 است که می گویند: «بهترین دلیل بر اینکه انوری در قرآن  
 ستارگان در ۵۸۲ زنده بوده است گفتار مورخ معروف

معاصر او افضل الدین ابوحامد احمد بن حامد کرمانی  
 است که در کتاب عقدا العلی للموقف الاعلی که در ۵۸۴  
 یعنی دو سال پس از این قرآن تألیف کرده صریحاً نوشته  
 است: «جمله اصحاب نجوم اتفاق نمودند که چون قرآن  
 هفتم بگذرد، در قرآن هشتم سیارات هفتگانه در برج  
 میزان جمع می شوند، و به حساب قرآن در برج سنبله  
 می یابد، و حکم کردند که این اجتماع سیارات در برج  
 میزان موجب خرابی عالم است، و اکثر عمارات به باد و  
 زلزله برخیزد، و در این باب مبالغت کردند، و حال کرمان  
 از دیگر مواضع بتر می نمود. بحکم آنکه طالع کرمان  
 میزان است. من از این معنی کشف کردم و به فضلالی  
 جهان که سابقه معرفتی افتاده بود می نوشتم، و از حقیقت  
 آن می پرسیدم. بزرگی از کرمان در خراسان است و او را  
 جمال الدوله ابوالفتح گویند، و در این علم انگشت  
 نمایست، و با من دوست سی ساله. چند نوبت در این  
 باب به وی نوشتم و آنچه فضلالی خراسان در این قرآن  
 حکم کرده اند باز جستیم. وقتی فصلی که فرید نسوی  
 نوشته بود و ابطال احکام انوری کرده بفرستاد، من به آن،  
 فصل خرم شدم و نسخه آن به دوستان اطراف

آنچه از این عبارت به استدلال مرحوم نفیسی مربوط می‌شود فقط این جمله است «و ابطال احکام انوری کرده» در حالیکه در این عبارت هیچ تصریح و بلکه اشارتی نیست که انوری در این تاریخ زنده بوده است. بلکه می‌توان استظهار کرد که او زنده نبوده زیرا اگر زنده بود مؤلف ضمن پرسش از فضیلتی جهان می‌نوشت: که از انوری هم که چنین پیش بینی را کرده توضیح خواستم. اما آنچه مؤلف عقداعلی در باب فرید نسوی و ابطال حکم انوری نوشته و گمان دارم همین عبارت موجب شده است که نفیسی عقیده خود را با جزم و صراحت بیان کند، اینستکه دولت شاه در تذکره خود قطعه‌ای را بنام فرید کاتب آورده است:

**گفت انوری که از جهت بادهای سخت  
ویران شود عمارت و گه نیز بر سر  
درواز حکم او نوزید است هیچ باد  
با مُرْسَل الرِّیاح تو دانستی و انوری**  
این قطعه را تذکره نویسان بعد از دولت شاه با مختصر تغییر در الفاظ گاه بنام فرید کاتب و گاه بنام خود انوری آورده‌اند. چون صاحب عقداعلی از فرید نسوی معاصر خود نام می‌برد که ابطال حکم انوری کرد و چون فرید کاتب معاصر انوری بوده است این دو تن را یکی پنداشته‌اند و اگر چنین باشد لازمه آن اینست که در سالی که مؤلف عقداعلی از این و آن پرسش می‌کرده انوری هم زنده بوده است. در صورتیکه دلیلی بر این مدعا در دست نیست و ظاهراً فرید نسوی جز فرید کاتب است ۶۲ در ثانی قطعه‌ای را که دولت شاه به فرید کاتب نسبت داده چنانکه مرحوم مینوی استنباط کرده‌اند ناشی از خلط و اشتباه است.

ثالثاً بر فرض انتساب این قطعه به فرید کاتب معاصر انوری باز دلیل نمی‌شود که انوری در سال ۵۸۲ زنده باشد و بلکه از جمله «یا مرسل الریاح» می‌توان استظهار کرد که در این تاریخ انوری زنده نبوده و شاعر سزای دروغ او را به خدا حواله کرده است و گرنه باید او را به سرزنش و دشنام زندگان حواله کند.

مطلب دیگری که موجب شده است انوری را در سال ۵۸۲ زنده بدانند اینست که پنداشته‌اند چون قرآن در سال ۵۸۲ اتفاق افتاده، ناچار حکم در همین سال یا اندکی پیش از آن استخراج شده، پس حکم کننده زنده بوده است ۶۳ در صورتیکه می‌دانیم منجمان چنین حوادث، و بلکه عموم حوادث فلکی را دست کم سی سال پیش استخراج می‌کنند و اعلام می‌نمایند ۶۴ اما آنچه از قول عوفی نتیجه گرفته‌اند، بازهم دلیل زنده بودن او تا سال

۵۸۲ نیست زیرا عوفی می‌گوید در آخر عمر سلطان سنجر به ملخ او پرداخت و نمی‌گوید انوری در آخر عمر سنجر شاعری آغاز کرد و چنانکه در دیوان او می‌بینیم انوری پیش از آنکه به ملخ سنجر بپردازد مداح دیگران و از جمله مداح ابوالحسن عمرانی بوده است.  
در دیوان انوری چه در قصاید و چه در مقطعات پس از سال ۵۶۲ دیگر اشارتی نیست و ظاهراً باید در همین سالها مرده باشد پس می‌توان آغاز شاعری او را سال ۵۳۰ و تولد او را در حدود اواخر قرن پنجم و مرگ او را سال ۵۶۵ دانست و العلم عندالله. ■

### پی‌نوشتها:

- ۱- در شمرسه تن پیمرانند  
قولی است که جملگی برآن  
هر چند که لانیسی بعدی  
فردوسی و انوری و سمدی  
این دو بیت در تذکره دولت شاه چنین ثبت است:  
در شمرسه تن پیمرانند  
هر چند که لانیسی بعدی  
اوصاف و قصاید و غزل را  
فردوسی و انوری و سمدی  
ص ۵۷ عیاشی. انتشارات پارتی. (تذکره آقای دکتر محمد امین ریاحی).
- ۲- دیوان. مدرس رضوی ص ۱۳۶.
- ۳- دیوان ص ۲۰۷.
- ۴- دیوان ص ۲۱۶.
- ۵- دیوان ص ۱۰.
- ۶- چهارمقاله. معین ص ۷۲.
- ۷- دیوان ص ۲۰۲.
- ۸- نفیسی. مقدمه ص ۳۹ و ۳۸.
- ۹- چهارمقاله. معین. ص ۴۷.
- ۱۰- دیوان. مدرس رضوی ص ۶۸۶.
- ۱۱- دیوان مدرس ص ۳۲۹.
- ۱۲- رجوع شود به مقاله نامه اهل خراسان. دکتر یوسفی. یغما سال ۱۹ شماره ششم.
- ۱۳- دیوان. ص ۵۱۱.
- ۱۴- نفیسی. صفحه سی و نه مقدمه.
- ۱۵- نفیسی مقدمه صفحه سی و نه.
- ۱۶- دیوان. مدرس. ص ۸۴ و نیز رک. تاریخ ادبیات. دکتر صفای ص ۵۱۴.
- ۱۷- دیوان. مدرس ص ۲۱.
- ۱۸- دیوان. ص ۷۰.
- ۱۹- دیوان عبدالرسولی ص ۶۰.
- ۲۰- دکتر صفای. تاریخ ادبیات ج ۲ ص ۱۳.
- ۲۱- دیوان ص ۶۰۹.
- ۲۲- دیوان ص ۷۵۳.
- ۲۳- مقدمه سعید نفیسی ص دوازده.
- ۲۴- دیوان. مدرس. ص ۲۱۶.

- ۲۵- تطور مدیحه سرانی در ادبیات فارسی. نامه مینوی ص ۲۶۶.
- ۲۶- یزید ابن مفرغ.
- ۲۷- دیوان. همانی ص ۱۶۵.
- ۲۸- دیوان. بنش ص ۱۴۴.
- ۲۹- دیوان. مدرس رضوی ص ۹۹.
- ۳۰- دیوان. مدرس ص ۴۵۲.
- ۳۱- دیوان. نفیسی ص ۳۳۷.
- ۳۲- دیوان. مدرس ص ۷۵۷.
- ۳۳- غضائری.
- ۳۴- دیوان. مدرس ص ۵۶۰ خلد ۷.
- ۳۵- دیوان. ص ۱۵۳.
- ۳۶- دیوان. ص ۶۳۲.
- ۳۷- دیوان. مدرس ص ۵۳۱.
- ۳۸- رک: تطور مدیحه سرانی در ادبیات فارسی.
- ۳۹- دیوان. مدرس. ص ۴۵۲.
- ۴۰- دیوان. ص ۷۴۲.
- ۴۱- دیوان. ص ۴۵۴.
- ۴۲- دیوان. ص ۵۲۸.
- ۴۳- دیوان. ص ۵۵۳.
- ۴۴- رک. ص ۱۶۹ همین کتاب.
- ۴۵- ص ۱۱۷ کتاب.
- ۴۶- ص ۳۹۱ کتاب.
- ۴۷- ص ۵۶۱ کتاب.
- ۴۸- رک ص ۴۳۹ کتاب حاضر.
- ۴۹- دیوان. مدرس ص ۱۳.
- ۵۰- رک. ص ۵۶۳ کتاب حاضر.
- ۵۱- رک دیوان. نفیسی ص ۴۵۴ و ص ۵۶۳ کتاب حاضر.
- ۵۲- دیوان. نفیسی ص ۳۵۸.
- ۵۳- دیوان. مدرس ص ۵۳۹ و کتاب حاضر ص ۵۴۰.
- ۵۴- کتاب حاضر ص ۵۱۲ سطر ۱.
- ۵۵- رجوع شود به مقدمه آقای مدرس رضوی ص ۱۰۶ ج ۲.
- ۵۶- مقدمه دیوان صفحه ۳۹ و ۳۸. نوشته مرحوم نفیسی در مقدمه، بسیار مضطرب است. یکبار نوشته‌اند (۷۵ سال در این جهان زیسته است و این بسیار طبیعی است (ص سی و شش) که اگر بفرض ایشان ۵۸۵ مرده باشد تولد او ۵۱۰ بوده است ولی در جای دیگر نوشته‌اند (یا حسابی که پیش از این کرده‌ام در ۵۱۱ شاید هنوز بجهان نیامده بوده باشد (ص چهل و شش) و در جای دیگر می‌نویسند، و اگر فرض کنیم آن زمان (۵۲۶) بیست ساله بوده است ۸۱ سال عمر کرده و این چندان مستبعد نیست (ص چهل و هفت) با این حساب تولد انوری بزعم ایشان ۵۱۶ خواهد بود.
- ۵۷- دیوان. مدرس رضوی ص ۷۵۴.
- ۵۸- دیوان. ص ۲۵.
- ۵۹- دیوان. ص ۱۳۰.
- ۶۰- مقدمه صفحه ۵۰۳.
- ۶۱- عقداعلی مصحح آقای عامری و مقدمه دکتر باستانی پاریزی ص ۷۴.
- ۶۲- رجوع شود به مقاله اجتماع کواکب مجتبی مینوی. مجله دانشکده ادبیات سال دو شماره چهارم.
- ۶۳- رجوع شود به مقدمه مرحوم نفیسی ص سی و هفت، ص ۴.
- ۶۴- رجوع شود به خاقانی. چاپ عبدالرسولی ص ۲۸.